

تقابل رند و محتسب در غزلیات حافظ براساس منطق دوگانه ی ساخت گرایان

فاطمه شفیعی^۱، نهال واعظ^۲^۱ دکترای ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه (نویسنده مسئول)^۲ دکترای ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه

چکیده

عامل مهم برای درک متون توجه به تقابل های دوگانه ای است که ساخت گرایان آن را اساس تفکرات انسانی می دانند. این منطق دوگانه در شعر حافظ هم به وفور یافت می شود. پارادوکس و متناقض نما و مبارزه با نابه سامانی ها و ناهنجاری اجتماعی و به ویژه تضاد و جدال رند و محتسب از جمله مؤلفه هایی است که در شعر حافظ جلوه ای خاص پیدا کرده است. هدف این نوشتار بررسی تضاد و جدال دایمی بین رند و محتسب در غزلیات حافظ و ارتباط آن با منطق دوگانه ی ساخت گرایان است. اما این پرسش مطرح است که آیا می توان نشانه های پیوند دهنده ای بین تضاد و تقابل رند و محتسب در غزل حافظ و منطق دوگانه ساخت گرایان یافت؟ این پرسش از این جهت اهمیت دارد که ساخت گرایان اعتقاد دارند که حتی در طبیعت و نظام اجتماعی هم این تقابل وجود دارد: شب و روز، چراغ سبز و قرمز از این دست محسوب می شوند. پاسخ به این پرسش موضوعی است که این مقاله به روش کتاب خانه ای و توصیف غزل های مرتبط با محتسب و رند به آن می پردازد.

واژه های کلیدی: تقابل های دوگانه، حافظ، رند، محتسب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

واژه ی ساخت گرای از ریاضیات و فیزیک به زبان شناسی و روان شناسی و مردم شناسی راه پیدا کرد، اما در ادبیات ساختار گرایی به معنی نظامی استوار بر پایه ی زبان شناسی ساختاری است، که در این نظام باید بین «دال» و «مدلول» تفاوت قایل شد. «دال» علائم نوشتاری یا مجموعه ای از نشانه هایی است که به وسیله این نشانه ها مدلول یا همان محتوا و پیام گزارش می شود (گلدمن، ۱۳۶۹: ۹ و ۱۰) در تعریف زبان نیز گفته شده: «زبان نظام طرح داری است و هر لفظ یا هر جز از زبان بر طبق قواعد و قوانین ویژه ای به اجزای دیگر می پیوندد.» (باقری، ۱۳۸۵: ۲۹) «فردینان دوسوسور این مجموعه یا دستگاه متشکل از اجزای مرتبط و همبسته ی را سیستم نامیده است. اکنون به جای سیستم لفظ "ساخت" رابه کار می برند. از همین رو، در زبان شناسی مکتبی که شاگردان سوسور با توجه به اصول بنیادی وی بنا نهادند، مکتب ساختگرایی نامیده شده و پیروان این مکتب به ساخت گرایان معروف شدند.» (همان،: ۳۰) اما «ساخت» یا «ساختار» شکل معینی است که نویسنده به متن ادبی می دهد که باید هم قانع کننده و روشن باشد، هم وجزئیات متن را در خود جای بدهد، و مثل چهارچوبی عمل کند تا جزئیات متن بتواند در آن جای گیرند، برای پی بردن به ساختار متن لازم است به خطوط برجسته ی متن توجه شود تا معنی و مقصود آشکار تر گردد. (مشرف، ۱۳۸۵: ۹۱ و ۹۲)

بنابراین به گفته ی ویلم برتنز: «ساختار حتی از شکل نیز بنیادی تر است. شکل به طور اجتناب ناپذیر مقید به معناست؛ در حالی که، ساختار، آن چیزی است که معنا را ممکن می کند. ساختار است که امکان ظهور معنا را فراهم می کند» (برتنز، ۱۳۸۲: ۷۷) درباره ی مفهوم نظام در ساخت گرای گفته اند: «مفهوم نظام در ساختارگرایی نقش اصلی را بازی می کند یک نظام موجودیتی مستقل و کامل است... در چنین نظامی هر پدیده ی ادبی، از جمله ای منفرد گرفته تا آرایش کلی واژه ها را می توان در رابطه با مفهوم آن نظام مشاهده کرده و مطالعه آثار، انواع و کل ادبیات را بر پایه ی این طریقه ارتباطی یا ساختاری بنا ساخت.» (گورین، ۱۳۷۰: ۲۹۶) ساختارگرایی مانند دیگر مکتب های ادبی سده بیستم بر پایه مفاهیم است، اما ساختار گرایان زبان ادبی را زبانی فاصله گرفته از زبان معمولی نمی دانند، بلکه برخلاف مدرنیست ها و شکل گرایان به همانندی های ادبیات و زبان معمولی توجه می کنند. این، یعنی ساختار زبان معمولی، به عنوان نخستین و مهم ترین نظام رمز گذاری ما برای همه نظام های فرهنگی از جمله ادبیات طرح ریزی شده است. (هارلند، ۱۳۸۲: ۳۵۴) با در نظر گرفتن مطالب فوق می توان گفت: «ساختارگرایی در وسیع ترین بعد خود راهی برای جستن حقیقت نه در مقولاتی منفرد بلکه در روابط میان آن هاست» (گورین، ۱۳۷۰: ۲۹۵)

مبنای اندیشه ی ساخت گرایان متکی بر تفاوت بین جفت های متضادی است، که در زبان شناسی فردینان دوسوسور (۱۹۱۳-۱۸۷۵) مطرح شده بود و بنا بر عقیده ی ساخت گرایان این طرز تفکر پایه تفکرات انسانی را شکل می دهد و در طبیعت و نظامات اجتماعی هم این منطق دوگانه رواج دارد: زشت و زیبا، چراغ سبز و قرمز، از این مقوله هستند. (شمیسا، ۱۳۸۵: ۱۸۱ و ۱۸۳) «اصول اساسی ساختارگرایی چهار اصل است که عبارت است از:

۱- تأکید بر روابط میان اجزای ۲- توجه ساختارگرا به همزمانی به جای «در زمانی» ۳- ذکر این مبحث که ساختارها در زیر سطح رو ساخت قرار دارند ۴- وجود عمومی ساختارها و روابط لازم بین آنان.» (گورین، ۱۳۷۰: ۲۹۴) بنابراین می توان گفت ساخت گرای شیوه ای است که هر جز در ارتباط با کل ساختار بررسی می شود، و اساسی ترین مفهوم در ساخت گرای منطق دوگانه یا تقابل

های دوگانه ای است که برای درک متون اهمیت دارد. دردیوان حافظ انواعی از این تقابل های دوگانه موجود است. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۸۲ و ۱۸۳) یکی از این تقابل هادرغزلیات حافظ، تقابل رند و محتسب است.

رند از چهره های محبوب حافظ است که در واقع تصویری از «من» شعری اوست، که نقطه مقابل صوفی و شیخ وزاهد و مفتی و محتسب است. رند شعر حافظ رندی طمعکار و متظاهر نیست بلکه رندی مدرسی و روشن فکر است که نماینده مقام عدل انسانی می باشد. (پور نامداریان، ۱۳۸۴: ۲۴) محتسب از چهره های منفور شعر حافظ است و مثل هم مسلکان خود، صوفی وزاهد و مفتی و واعظ از دینداران متظاهری است که هیأت و گفتار و رفتار و کرداری مرم پسند و ظاهر فریب دارد، و با این حیل رندان، مریدان پیرمغان، خراباتیان و قلندران را ملامت و گاه مجازات می کنند. (همان، ۲۷) بنابراین جدال دایمی میان این دودسته جریان دارد رند به عنوان نماینده گروه اول یعنی کسانی از ریا و خودبینی و غرور ناشی از عبادت گریزان هستند و محتسب نماینده گروه دوم که صفاتی متضاد با گروه اول دارد. مقابله این دو گروه در واقع همان تضاد و تقابلی که ساخت گرایان آن را اساس درک متون دانسته اند.

پیشینه ی تحقیق

یکی از کتاب هایی که به بررسی شخصیت محتسب پرداخته، کتاب «از کوچه رندان» اثر «عبدالحسین زرین کوب» است بخشی از این کتاب با عنوان «رند و محتسب» شخصیت محتسب را با توجه به اوضاع اجتماعی عصر حافظ بررسی کرده است. مقاله هایی هم درباره محتسب در شعر فارسی به ویژه در شعر حافظ نوشته شده است. درباره ی نظام تقابلی دوگانه در کتاب «سبک شناسی» «سیروس شمیسا» و کتاب «شرح شوق» از «سعید حمیدیان» مطالبی آمده است. در «فرهنگ گل واژه های شعر حافظ» از «جمال زیانی» هم مطالبی وجود دارد. علاوه بر این ها دو مقاله از «محمد فلاحی نسب» با عنوان «تقابل انسان و انسان نما» و «تقابل زمان و مکان» در شعر حافظ موجود است. اما در مورد موضوع این مقاله که به شکل خاص به تقابل رند و محتسب با توجه به بررسی اشعار حافظ در این زمینه و پیوند آن با منطبق دوگانه ساختگرایان است، پژوهشی انجام نگرفته است.

بحث

«در فرهنگ ها «رند» رابه کسر اول ضبط کرده اند، مؤلف غیاب اللغات گوید: رند بالکسر منکری که انکار اواز امور شرعیه از زیرکی باشد نه از جهل. مؤلف برهان قاطع آرد: رند به کسر اول، مردم محیل وزیرک و بی باک و منکر و لا ابالی و بی قید باشد، و ایشان را از این جهت رند خوانند که منکر اهل قید و صلاح اند، و شخصی که ظاهر خود را در ملامت دارد. باطنش سلامت باشد. سوزنی رند را به فتح به کار برده است: به عون الله نه ای معروف و مشهور / چو عوانان به قلاشی و رندی

قلم را رنده ی دیوان نسازی / دل و جان ضعیفان را نرندی» (معین، ۱۳۶۹: ۷۰-۳۶۹)

«رند، آن که پای بند آداب و رسوم عمومی و اجتماعی نباشد. آن که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سالم باشد. آن که شراب نیستی دهد و نقد هستی سالک بستاند. آن که اوصاف و نعوت و احکام و کثرات و تعینات مبرا گشته همه برنده ی محو و فنا را از خود دور ساخته و تقید به هیچ قید ندارد به جز الله.»

(معین، ۱۳۸۷، ج ۲: ۶۷۷)

بسامد واژه ی «رند» در دیوان حافظ در حدود ۲۱ بار است.

شرح چاپ نولکشور^۱ بر دیوان حافظ در تفسیر ابیات زیر از حافظ تفسیری از واژه ی رند نیز آورده است:

غلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گدا صفتی کیمیا گری داند

«رند عافیت سوز» مرشد یا عارف کامل است. «یعنی غلام همت مرشد هستم با وجود گدا بودن صفت کیمیاگری می داند، یعنی دیگران را کامل می گرداند.»
(نولکشور، ۱۳۸۹: ۱۳۹)

رندان تشنه لب آبی نمی دهد کس
گویا ولی شناسان رفتند از این ولایت

(رندان تشنه لب را آب نمی دهد و ایشان را که در حقیقت ولی اند کسی نمی شناسد.) (همان: ۵۲)

واژه ی محتسب برگرفته از «حسبه» و بسامد آن در دیوان حافظ «قزوینی-غنی» ۱۹ بار است. معنی و مفهوم واژه ی «محتسب» در فرهنگ معین چنین است:

"نهی کننده از کارهای خلاف شرع، مأموری که کار او نظارت بر اجرای احکام دین بوده، و گاهی وظایف امین صلح و رئیس دادگاه را برعهده داشته و اختیار و صلاحیت او نظارت بر معاملات تجاری و منع تقلب در این موارد، و ادا نکردن دیون بوده است."
(معین ۱۳۷۸ ج سوم: ۳۸۹۶)

وظیفه ی محتسب از همان ابتدا نظارت بر امور دینی بوده است، چنان که در شرح وظایف او در الهی نامه عطار چنین آمده است: در اسلام نخستین بار در زمان عمر و به وسیله او پایه ی منصب «احتساب» گذاشته شد، متصدی این منصب که «محتسب» نامیده می شد کیفر کم فروشان، احتکار کنندگان، شراب خوارگان و امثال آن را برعهده داشت با عنوان دینی «امر به معروف و نهی از منکر». (عطار، ۱۳۸۶: ۳۳۰)

در ادبیات فارسی محتسب شخصیتی منفور است که به دلیل سخت گیری، تجسس گری، بر هم زدن شاد خواری ها و بزم مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفته و در آثار برجسته شعرا نیز استعمال شده، که با توجه به رواج قدرت مذهبی در زمان امیر مبارزالدین مظفر و نوع حکومت او قدرت محتسب به اوج رسیده است.

رند نیز در شعر و نثر فارسی به کار رفته است. در گذشته حتی در همین روزگار خودمان «رند» به کسی اطلاق می شود که دانش و تربیت درستی ندارد و آداب اجتماعی و شرعی را رعایت نمی کند.

اما کاربرد واژه ی «محتسب» و «رند»، وجود تعابیر و مضامینی دیگری نظیر «خرابات»، «استاد ازل»، «دیر مغان» و...، که تصویری شود، ساخته و پرداخته ذهن حافظ و زبان شعر او باشد در شعر شاعران قبل از حافظ وجود داشته است. اما حافظ با هنرمندی خاصی این گونه واژه ها به خصوص واژه ی «رند» را از آن خود کرده و به وسیله این واژه به مقابله به محتسب می رود و با خطاب به محتسب اشاره به امیر مبارزالدین دارد. چهره ی محتسب در غزلیات حافظ و تصاویری که حافظ از زاهدان ریاکار و سالوسان زمانه ی خود ترسیم می کند، همانندی دارد.

نظیر این معنی در بسیاری از غزلیات حافظ وجود دارد از جمله بیت زیر:

صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست تا دید که محتسب که سبو می کشد به دوش

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۱۸۸)

در این بیت حافظ صوفی را که تا دیروز جام و قدح می شکست مورد عتاب قرار می دهد که او هم در پای خم نشسته و جام پیاپی می نوشد، چون از قضا محتسب هم - که مأمور نظارت بر اجرای امور دینی است - خود سبو سبو می به خانه می برد. نقطه مقابل این محتسب ریاکار، رند است «اما رند حافظ نه بی سر و پای کنار خیابان است، و نه مردی بریده از دین و ایمان انسانی. انسانی است آگاه و بی باک که در برابر معتقدات بی پایه و خرافی می ایستد:

راز دورن پرده زردان مست پرس کاین حال، نیست زاهد عالی مقام را» (استعلامی، ۱۳۹۲: ۳۲)

حافظ از محتسب بیمی ندارد چرا که محتسب از می خوردن او مطلع است و شاید چون خود نیز راهی به میخانه دارد و شاید می خوارگی حافظ را نادیده می گیرد. بیت زیر از حافظ بی باکی او را در مقابل با محتسب راننده بیان می کند:

آن شد اکنون که زابنای عوام اندیشم محتسب نیز در این عیش نهانی دانست

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۳۹)

به همین جهت در این بیت به طور آشکار محتسب را شاهد می گیرد که ترک ساغر و شاهد نخواهد کرد: من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۲۵۳)

رند حافظ برخلاف محتسب ریاکار نیست و حافظ خود «آشکارا اعلام می دارد که خراباتی، رند و عاشق است و مقامات رندی و عاشقی در مسلک و طریقت ملامتی جایی و مکانی والا دارد، و هم چنین می فرماید که: رند و عاشق و خراباتی، عارف است. من اگر رند خراباتم و گرواعظ شهر حافظ راز خود و عارف وقت خویشم» (همایون فرخ، ۱۳۶۹: هفتادویک)

حافظ اعتقاد دارد: محتسب ریاکاری است که ظاهر آیه قوانین شریعت تمسک می جوید تا آزادگان و رندان را محکوم کند و گرنه نغمه دف و نی وسیله بخشش رندان خواهد شد.

خدارا محتسب! ما را به فریاد دف و نی بخش که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد

(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۶۰)

حافظ محتسب را به خدا سوگند می دهد: تا آگاه باشد آن چه اساس دین را سست می کند ساز و فریاد دف و نی و آواز نیست بلکه ریای خود محتسب است که دین را متزلزل خواهد نمود، و گرنه دف و نی فریاد دل سوختگان است، پس رندان و عاشقان باید به وسیله ی ناله ی دف و نی بخشیده شوند.

(استعلامی، ۱۳۹۲: ۴۷۷)

حافظ در ابیات زیر محتسب را شراب خواری معرفی می کند، که بارندی چنان مستی خویش را پنهان می دارد که کسی نسبت به او شک هم نمی کند:

ای دل طریق رندی از محتسب پیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد

(حافظ، ۱۲۸۹: ۸۸)

و این پنهان کاری محتسب تا به حدی است که خود نیز فسق خود را از یاد برده، ولی قصه‌ی می خوارگی حافظ همچنان نقل هر مجلس و نقل هرسر بازاری است:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه‌ی ماست که در هر سربازار بماند

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۱۵۳)

رند حافظ درست نقطه‌ی مقابل محتسب است اگر محتسب ظاهر افسق را کنار گذاشته، این رند مست از اسرار هستی واقف است، و ضمیر پاک دارد، که زاهدان عالی مقام را به آن راهی نیست چه رسد به محتسبی که تازه دست از فسق کشیده است:

راز درون پرده، زرنندان مست پرس کاین حال، نیست زاهد عالی مقام را

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۷)

«آن جا که آزادی و شرف در کار است، و مرد باید به دردمندان بیندیشد و ستم دیدگان را باز پرسد، این رند با «مصلحت» خود کاری ندارد، تا ز گفتن سخن حق بپرهیزد:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار؟ کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایش»

(استعلامی، ۱۳۹۲: ۳۲)

حافظ رندی را سرنوشت ازلی خود می داند و از این سرنوشت رضایت دارد. «رندی نصیبی ازلی است. حکم خداوندی سرنوشت حافظ را از دیوان قسمت، رندی رقم زده بوده است:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرار علم غیب کند»

(انوری، ۱۳۶۸: ۷۱ و ۷۰)

محتسب راه‌های ریاکاری را چنان می داند که هیچ کس درباره‌ی او احتمال فسق و فجور نمی دهد:

ای دل طریق رندی از محتسب پیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۸۸)

اما شیوه‌ی رندان خوش باشی و عیاری است:

گرچه در بازار دهر از خوش دلی جز نام نیست شیوه‌ی رندی و خوش باشی عیاران خوش

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۳۴)

با این حساب «رندی بهترین شیوه‌ی زندگی است و سرافرازی عالم در رندی است:

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرافرازی عالم در این کله دانست»

(انوری، ۱۳۶۸: ۷۷)

این «رند پاکباز آزاد اندیش عارفی بود که نه تسلیم شیخان ریاکار می شد و نه سربه قدرت پوچ ارباب زورفرود می آورد. همه چیز رازدمی کردوبه همه چیز به چشم بی اعتنایی می نگریست. شیخ و فقیه و مقرب سلطان در نظر او کسانی بودند که خود را به دیو سالوس وریا فروخته بودند.»
(زرین کوب، ۲۵۳۶: ۴۷ و ۴۸)

گرم از سرزنش مدعیان اندیشم شیوه ی مستی رندی نرود از پیشم

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۲۴۵)

«حافظ مفهوم رندی را اعتلا می بخشد و بدان ارج و اعتباری خاص می دهد آن چنان که "رندی" با "انسانیت" در ساختی بیرون از اندیشه های کلیشه ای وقال و قیل مدرسه و تنگ نظران گرفتار در بند اندیشه های تعبدی ترادف می یابد.»
(انوری، ۱۳۸۵: ۳۰)

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک دیوبگریز از آن قوم که قرآن خوانند

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۱۰۰)

حافظ راه و طریقه ی رندی را گنجی مخفی می داند، که راز آن برای هر کسی آشکار نمی شود:

فرصت شمر طریقه ی رندی، که این نشان چون راه گنج، بر همه کس آشکاره نیست

(نولکشور، ۱۲۸۹: ۵۱)

«طریقه ی رندی، چیزی جز درک ماسوی الله نیست و بریدن از همه ی تعینات و رخت بر بستن از طویله ی تن به مقام حق البقین آن چنان سیر و سلوکی نیست که همه کس مرد آن باشد.»
(ذوالنور، ۱۳۶۲: ۱۰۰)

طریقه ی رندی به جز سیر و سلوک نفسانی مقابله با اهل ریا و از جمله مبارزه با محتسب هم محسوب می شود.

ساقی بیار باده و با محتسب بگو انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت

حافظ جام می رندان را به عنوان سلاحی برای مقابله با محتسب به کار می گیرد و آن را از جام جم برتر می شمارد زیرا که جام رندان، دل آگاه آن هاست.
(استعلامی، ۱۳۹۲: ۲۷۶)

به عقیده ی حافظ، باید از محتسب حذر کرد چرا که حتی اگر حریف شراب تو هم بشود، در نهایت مانع می خوردن تو خواهد شد و جام تو را خواهد شکست:

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

حافظ مکرراً به شراب خواری منافقانه ی محتسب اشاره می کند، زیرا که او باده می خورد و جام می شکند، این کار او نظیر نمک خوردن و نمکدان شکستن است.
(خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۵۹۲)

حافظ نیز اعتراف می کند که حدیث می خواری او را نه تنها محتسب و شحنه که پادشاه هم می داند پس کلاه رندی بر سر می نهد که سرفراز باشد:

به کوی میکده هر سالکی که ره دانست دری دگر زدن، اندیشه ای تبه دانست

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی
که سر فرازی عالم در این کله دانست

بر آستانه ی میخانه هر که یافت رهی
ز فیض جام می، اسرار خانقه دانست

حدیث حافظ وسافر که می زند پنهان
چه جای محتسب وشحنه؟ پادشه دانست

(نولکشور، ۱۳۸۹: ۴۷)

«به نظر حافظ از برکت جام می، می توان از تزویرها و نیرنگ ها وریاکاری ها ی خانقاهیان آگاهی حاصل نمود این کار میسر نمی شود مگر با آستان بوسی میخانه، که عناد حافظ را نسبت به خانقاه صوفیان برملا می کند.»

(ذوالنور، ۱۳۶۲: ۷۰)

حافظ دردورانی از محتسب بیم ندارد که مردم از ترس محتسب نفس ها را درسینه محبوس کرده، همه تسلیم این جبار سالوس هستند اما حافظ در پناه رمز و کنایه وطنز به مبارزه با ریا و سالوس می پردازد. (زرین کوب، ۲۵۳۶: ۵۳)

بی خبرند زاهدان، نقش بخوان ولاتقل
مست ریاست محتسب باده بخواه ولاتخف

(نولکشور، ۱۳۸۹: ۲۰۲)

حافظ تأکید می کند زاهدان ریا کاراز مهر و وفا بویی نبر ده اند و در قمار زندگی دغا پیشه و فسون کارند، تودست و نقشه ی آن ها را بخوان اما دم مزین و «لاتقل» مگر توجه نداری که محتسب از شدت ریا عقلش زایل شده و مست باده غرور و تکبر است توهم از مستی او استفاده کن و فرصت را غنیمت شمار و شراب مهر و محبت بنوش و بیم و هراس نداشته باش که خدا نیز فرموده: «قلنا لاتخف انک انت الا علی» (همایون فرخ، ۱۳۶۹: ۵۷۸ و ۵۷۹)

حافظ همچنین در غزلی به مطلع «دردم از یار است و درمان نیز هم» از جسارت عاشق سخن می گوید و علاوه بر این که از قاضی بیمی ندارد محتسب را از عشق خود مطلع می داند:

عاشق از قاضی نترسد، می بیار
بل که از برغوی دیوان نیز هم

محتسب داند که حافظ عاشق است
و آصف ملک سلیمان نیز هم

(حافظ، ۱۳۸۴: ۳۵۹)

در اوضاع اجتماعی عصر حافظ زنان خرابات از پرهیز گاری توبه و پاکسب اجازه از محتسب کاربه دستوری می کنند، یعنی این که محتسب مأمور قانون ونهی کننده ی منکرات هر جا که تمایل داشته باشد به قول پروین اعتصامی دیناری پنهانی می گیرد و چشم پوشی می کند. بیت زیر نشان دهنده ی این اوضاع است، اگر چه در ظاهر سخن از دختر رز است:

دوستان دختر رز توبه زمستوری کرد
شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد

(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۳۷)

حافظ بارندی محتسب راهجو می کند و با نوعی طنز کنایه آمیز دستگاه محتسب را به لرزه درمی آورد "که پنهان خورید باده که تعزیر می کنند" (زرین کوب، ۲۵۳۶: ۵۳) و یا با نگرانیی معنی دار که بوی ریشخند می دهد، آهسته بیت زیر را زمزمه می کند:

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است

(نولکشور، ۱۳۸۹: ۳۷)

البته «روشن است که نظر خواجه نه انکار دین و شریعت و نه تجویز فسق و فساد، بلکه منظور وی تنها تعریض به کارهای نامقدسی است که در پوشش تقدس انجام می پذیرفت. خواجه خودپای بند دین و اخلاق است، اما در مقام مقایسه کاراهل فسق را بر کاراهدان ریایی ترجیح می دهد» (یثربی، ۱۳۷۴: ۴۱۷)

این نه عیب است بر عاشق رند و نه خطاست

چه ملامت بود آن را که چوما باده خورد؟

(نولکشور، ۱۳۸۹: ۱۶)

«زخم زبان شاعر بیش از همه دروغ و ستم را هدف می گیرد و دروغگو و ستمکار یا شیخ و مفتی و محتسب و صوفی و صاحب مرید است و یا امیر و وزیر و حاکم دیوانی و شحنه و جزاین ها... هر دو گروه دارای منصبی و جایگاهی اجتماعی و به یاری آن می توانند دروغ و ستم رابه کار ببرند و در میان مردم تحقق بخشند.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۲۲۴)

در ابیات زیر نیز حافظ از چهره منفور محتسب پرده بر می دارد و در ضمن آن ها فریاد اعتراض خود را به دیگران می رساند:

اینک زبنده دعوی وز محتسب گواهی

عمری است پادشاه کز می تهی است جامم

(حافظ، ۱۳۸۴: ۴۸۲)

به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

شراب خانگی ترس محتسب خورده

(حافظ، ۱۳۸۴: ۲۷۸)

جنس خانگی باشد همچو لعل رمان (حافظ، ۱۳۸۴: ۴۶۶)

محتسب نمی داند این قدر که صوفی را

رند این شخصیت دوش داشتنی حافظ همان صفاتی را داراست که او را شایسته بهشت می کند:

رند از ره نیاز به دارالسلام رفت. (نولکشور، ۱۳۸۹: ۴۴)

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

زاهد متکبر که راه رستگاری مختص خود می دانست از بهشتی که از آن تعریف ها می کرد بازماند و «رندی پروا که به عبادت خود مغرور نبود از راه فروتنی و نیاز به بهشت راه یافت.» (هروی، ۱۳۶۷: ۳۹۰)

بنابراین حافظ به وسیله ی خلق این دوشخصیت متضاد در شعر خود نه تنها راهی برای مبارزه با اوضاع اجتماعی روزگار پرجنجال خود یافته است؛ بلکه بدین وسیله تضاد درونی این افراد هم مسلکان آنان را نشان داده است، که با در نظر گرفتن مفاهیم متضاد این دو واژه و ارتباط آن با منطق دوگانه ساخت گرایان می توان درک عمیق تری از شعر حافظ داشت. زیرا به

واسطه ی این دوشخصیت قهرمان(رند) و صدقهرمان(محتسب) ساختار بسیاری از غزلیات حافظ شکل می گیرد، یعنی درواقع اساس مفاهیم شعر حافظ برپایه ی همین تقابل های دوگانه که بیشترین آن ها مربوط به رند و محتسب و یا شخصیت های دیگری که می توانند در جایگاه و در کنار این دو قرار بگیرند، مانند پیرمغان که در کنار رند، و صوفی و زاهد و شیخ و مفتی که در کنار محتسب قرار دارند، آشکار می گردد.

و اساس بحث ساختارگرایان هم همین جفت های متقابل است: «ادراک معمولاً با تقابل های دوگانه صورت می گیرد: گفتار/نوشتار، سیاه/سفید و معمولاً یکی را بردیگری ترجیح می نهند. به هر حال مقابله اضداد یکی از طریق ادراک است: الاشیاء تبین بضدها و به قول مولانا ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۴۵)

و چهره ی واقعی این دوزد یعنی «رند» و «محتسب» در رویارویی با یکدیگر و در صحنه هایی که حافظ آن ها مقابل هم قرار می دهد نمایان می شود.

و خلاصه این واژه یک هجایی رند با هجایی کشیده و با این خط عروضی (-U) رندانه در مقابل واژه ی سه هجایی محتسب با این خط عروضی (-U-) مقابله می کند و پرده از ریاکاری و فسادهای پنهانی او برمی دارد.

نتیجه گیری

از آن جا که نظام فکری حافظ، نظامی دیالکتیکی است، در شعر او همه چیز بر مبنای تقابل صورت می پذیرد، هر جا اندیشه ی او در مقابل اندیشه متعارف مخاطبان گوناگون قرار بگیرد، منجر به ساختاری متناقض نما می گردد. به همین دلیل باید برای درک دقیق شعر او واژه های متقابل شناخته شوند، در شعر او افراد و شخصیت ها به دو گروه تقسیم می شوند: شخصیت محبوب و دوشد داشتنی و پاکباز و بی ریا و صادق مانند «رند» و شخصیت های منفور و ریاکار و سالوس همچون «محتسب» جدال دایمی میان این دو گروه صحنه های دیالکتیکی شعر او را به نمایش می گذارد و در این رویارویی پرده از چهره واقعی شخصیت ها برداشته می شود. رند پاک باز سرافراز افسر رندی بر سر می نهد و محتسب منفور و ریاکار به دلیل سخت گیری، تجسس گری، بر هم زدن شاد خواری ها و بزم هامورد نکوهش و سرزنش قرار می گیرد. با در نظر گرفتن این موضوع که روزگار حافظ عصر وراج قدرت مذهبی در زمان امیر مبارزالدین مظفر محسوب می شود و قدرت محتسب هم به اوج می رسد، حافظ بیشترین واژه را در خطاب به همین امیر مبارزالدین به کار گرفته است. بنابراین می توان نشانه های پیوند دهنده ای بین تضاد و تقابل رند و محتسب در غزل حافظ و منطق دوگانه ساخت گرایان یافت.

فهرست منابع

- ۱- انوری، حسن (۱۳۸۵) صدای سخن عشق، چ دهم، تهران، سخن
- ۲- انوری، حسن (۱۳۶۸) یک قصه بیش نیست (ملاحظات در باره شعر حافظ و اندیشه ی او)، چ اول، تهران، علمی
- ۳- استعلامی، محمد، (۱۳۹۲) درس حافظ (نقد و شرح غزل های حافظ) چ پنجم، تهران، سخن
- ۴- باقری، مهتری، (۱۳۸۳) مقدمات زبان شناسی، چ دهم، تهران، دانشگاه پیام نور
- ۵- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۴) گمشده ی لب دریا، چ دوم، تهران، سخن، تعدادص
- ۶- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۴) دیوان، (بر اساس نسخه قزوینی- غنی)، به اهتمام محمد حمایان، کرمان، چ سوم ۷-
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۶۷) حافظ نامه، ج اول، بی جا، علمی و فرهنگی، چ دوم

- ۷- ذوالنور، رحیم (۱۳۶۲) **در جستجوی حافظ** (توضیح، تفسیر و تأویل دیوان حافظ) چ اول، تهران، زوآر
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۲۵۳۶) **از کوچه ی زندان، چ سوم، تهران، امیرکبیر،** تعدادص ۲۸۰
- ۹- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳) **نقد ادبی، چ چهارم، تهران، فردوس،** تعدادص ۳۹۲
- ۱۰- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین (۱۳۸۶) **الهی نامه،** تصحیح فؤاد روحانی، به کوشش محمد حسین مجدم، چ نهم، تهران، زوار،
- ۱۱- گلدمن، لوسین (۱۳۶۹) **نقد تکوینی،** ترجمه محمد تقی غیائی، چ اول، بی جا، بزرگمهر
- ۱۲- گورین، ویلفرد، ال-لیبر، ارل. جی- مورگان، لی- ویلینگهام، جان، ار، (۱۳۷۰) **راهنمای رویکردهای نقد ادبی،** ترجمه زهرا میهن خواه، ج اول، تهران، اطلاعات
- ۱۳- مسکوب، شاهرخ (۱۳۵۷) **در کوی دوست، چ اول، تهران، خوارزمی،** تعدادص ۲۷۸
- ۱۴- مشرف، مریم (۱۳۸۵) **شبیوه نامه نقد ادبی، چ اول، تهران، سخن**
- ۱۵- معین، محمد، (۱۳۷۸) **فرهنگ فارسی، ج دوم و سوم، چ چهاردهم، تهران، امیر کبیر**
- ۱۶- معین، محمد، (۱۳۶۹)، **حافظ شیرین سخن،** به کوشش مهدخت معین، چ اول، تهران، معین
- ۱۷- نولکشور (۱۲۸۹) **شرح دیوان حافظ،** لکنهو: چاپخانه نولکشور
- ۱۸- ویلم برتنز، (۱۳۸۲) **یوهانس، نظریه ی ادبی،** آهنگ دیگر، ترجمه فرزانه سجودی،
- ۱۹- هارلند، ریچارد (۱۳۸۲) **درآمدی تاریخی بر نظریه ی ادبیات «از افلاتون تا بارت»** گروه ترجمه شیراز (علی معصومی ناهیدسلامی غلامرضا امامی شاپور جورکش) چ اول، تهران، چشمه
- ۲۰- هروی، حسن علی، (۱۳۶۷) **شرح غزل های حافظ،** به کوشش زهرا شادمان، چ اول، ج اول، تهران، نشر نو
- ۲۱- همایون فرخ، رکن الدین، (۱۳۶۹) **حافظ خراباتی، چ دوم، ج اول، تهران، اساطیر**
- ۲۲- یثربی، سیدیحیی، (۱۳۷۴)، **آب طربناک (تحلیل موضوعی دیوان حافظ) چ اول، تهران، فکرروز،**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها

شرح چاپ نولکشور بر دیوان حافظ نسخه خطی چاپ سنگی شرح دیوان حافظ است که در سال ۱۲۸۹ هجری قمری در مطبع منشی نولکشور فراهم آمده است.